

## اعجاب‌القصص

● حاج‌شیخ‌جعفر‌شاهی

### مقدمه

آیت‌الله حاج‌سیدنورالدین شیرازی فرزند «میرزا ابوطالب بن سیدمحمدهاشم حسینی شیرازی» در ماه رجب سال ۱۳۱۲ق (۱۲۷۴ خورشیدی) به دنیا آمد و ایام کودکی را در شیراز به سر برد.

وی پس از کسب فیض از علمای بزرگوار شیراز منجمله آیات عظام ابراهیم محلاتی و سیدعلی کازرونی در سنین نوجوانی به نجف اشرف تشریف پیدا نمود و در محضر استادانی همچون آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی و آیت‌الله آقاضیاءالدین عراقی و آیت‌الله نائینی و آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله شیخ‌محمدکاظم شیرازی و آیت‌الله شیخ‌محمدتقی حائری شیرازی و آیت‌الله شیخ‌فتح‌الله نمازی شیرازی کسب فیض نمود و پس از طی مدارج عالی علم و اجتهاد در سال ۱۳۰۵ خورشیدی به شیراز بازگشت. او به زبان‌های انگلیسی و فرانسه آشنا بود و در امور اجتماعی و حکمت عالی ید طولایی داشت. وی هم مرد علم و ادب و هنر بود و هم مرد سیاست. چهار خط را خوب می‌نوشت. در نقاشی نیز دست داشت. فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی بین سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۳۵ خورشیدی باعث شد از او به عنوان یکی از مؤثرترین چهره‌های روحانی فارس و جنوب ایران یاد شود و در دوره نسبتاً طولانی سی ساله با اقدامات خود نقش عمده‌ای در تحولات سیاسی و اجتماعی ایالت فارس ایفا کند و از نفوذ و اعتبار بسیاری برخوردار شود. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی «وقتی دبیر ایرانی فونسولگری انگلیس در شیراز «شرب‌خمر» نموده و در نزدیکی حرم مطهر حضرت احمد بن موسی عربده‌کشی می‌نماید تصمیم می‌گیرند که



آیت‌الله حاج‌سیدنورالدین حسینی شیرازی

او را حد شرعی بزنند و این عمل را در انظار به انجام می‌رسانند.» و همین امر موجب تبعید ایشان به بندر بوشهر می‌شود. این عمل واکنش بازاریان و اصناف شیراز را برانگیخت. پس از یک اعتراض جمعی، دولت ناگزیر می‌شود حکم بازگشت آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی را صادر کند. این خاطرات که تحت عنوان «عجب‌القصص» توسط یک شاهد حادثه به نام حاج‌شیخ‌جعفر شاهی نگاشته شده است، شرح این واقعه خونین است.

این حرکت، نخستین اقدام سیاسی آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی در ایران محسوب می‌شود و نشان‌دهنده عزم و اراده او برای شرکت مؤثر در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است. هنوز چندی از این ماجرا نگذشته بود

که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی به دنبال اعلام «قانون نظام اجباری» و تأسیس دفتر آن در اصفهان، موجی از مخالفت به رهبری «آیت‌الله حاج‌شیخ‌نورالله اصفهانی» آغاز شد که به مهاجرت عده‌ای از علمای اصفهان به قم انجامید و به دنبال آن در چند شهر، از جمله شیراز و اصفهان، اعتراض عمومی و اعتصاب شکل گرفت.

بر اساس شواهد موجود، آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی در جریان خیزش عشایری فارس نیز، به حمایت از رهبران اصلی قیام پرداخته و از همین رو به تهران تبعید شده است. از دیگر اقدامات آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی در این ایام تأسیس و راه‌اندازی نخستین هیأت‌های مذهبی بوده است. در این هیأت‌های مذهبی، جلسات قرائت و تفسیر قرآن، آموزش مسائل و احکام و سخنرانی دینی برگزار می‌شد و به این ترتیب «آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی» اولین شاگردان سیاسی خود را تربیت می‌کرد. این هیأت‌ها بازوی اصلی «حزب برادران» بودند و رسماً به آن پیوستند و فعالیت‌های خود را علنی ساختند. برخی معتقدند، کاربرد واژه «هیأت» برای دسته‌های مذهبی از ابتکارات آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی بوده است.

آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی به تصویب قانون «متحدالشکل کردن لباس» در سال ۱۳۱۴ خورشیدی و اجرای آن در شیراز هم واکنش نشان داد و علناً اعتراض خود را اعلام کرد. وی تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی و سقوط پهلوی اول همچنان تحت نظر بود و نمی‌توانست در نماز جماعت شرکت کند. بعد از شهریور ۲۰، فعالیت‌های گسترده حزب توده شیراز با تأسیس «حزب زنان ایران» در این شهر ابعاد تازه‌ای گرفت و موجی از واکنش‌های مردمی

را در پی آورد. تبلیغات بی‌پرده این حزب علیه مظاهر اسلامی و مسلمات دینی مردم موجب شد گروه‌های مذهبی به مقابله با موج گسترده آن برخیزند. در این ایام، واکنش‌های مردمی ایجاد گسترده‌ای یافت. در این میان آقاسیدنورالدین شیرازی در صدد برآمد برای مبارزه با تبلیغات حزب توده تشکیلات منسجمی ایجاد کند. این تشکیلات با عناوین مختلفی همچون «اتحادیه روحانی»، «اتحادیه برادران»، «جمعیت برادران نو» و «حزب برادران» یاد شده است. این حزب دارای روزنامه مهر ایزد و آئین برادران بود و تا سال ۱۳۳۵ که مؤسس آن در قید حیات بود فعالیت داشت. شرح مبارزات این عالم مجاهد در این مقال نمی‌گنجد لذا به این مختصر بسنده کرده توجه خواننده را به شرح حادثه چهارده روز جنگ و گریز مردم شیراز در سال ۱۳۰۶ با نظامیان حکومت رضاخان در اعتراض به تبعید آیت‌الله سیدنورالدین حسینی شیرازی جلب می‌نمایم.<sup>۱</sup>

در بهمن ماه سال هزار و سیصد و پنجاه و سه برای تکمیل پروژه تدوین زندگی مرحوم ابوی (ناخوانا) از جناب حجت‌الاسلام حاج‌شیخ آقا شاهی (حاج‌شیخ جعفر شاهی) مورخ شهیر و نویسنده فوق‌العاده معروف علم رجال و درایه اسلامی تقاضا نموده، مجموعه یادداشت‌های خود در پیرامون زندگی مرحوم ابوی که مسمی به نورالانوار است را لطف بنمایند در ضمن مطالعه آن یادداشت‌ها بنام خاطرات ایشان از تبعید مرحوم ابوی مسمی به اعجب القمص برخوردار کردند. کتابچه موجود عین فتوکپی نوشته ایشان است که با کمال میل و رغبت و محبت در اختیارم قرار دادند. امیدوارم این خدمت ایشان مورد توجه حضرت بقیةالله عجل‌الله تعالی فرجه واقع شده در موقع خود مورد استفاده قرار گیرد.

الاسلام یعلو و لا یعلی علیه

دین اسلام استوار کفر سرنگون

بخوان: افسانه‌ای که کس نتواند شنیدنش / یا رب بر اهل شهر چه اندرز دیدنش<sup>۲</sup>

بگو: چراغی را که ایزد بر فرزند / هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

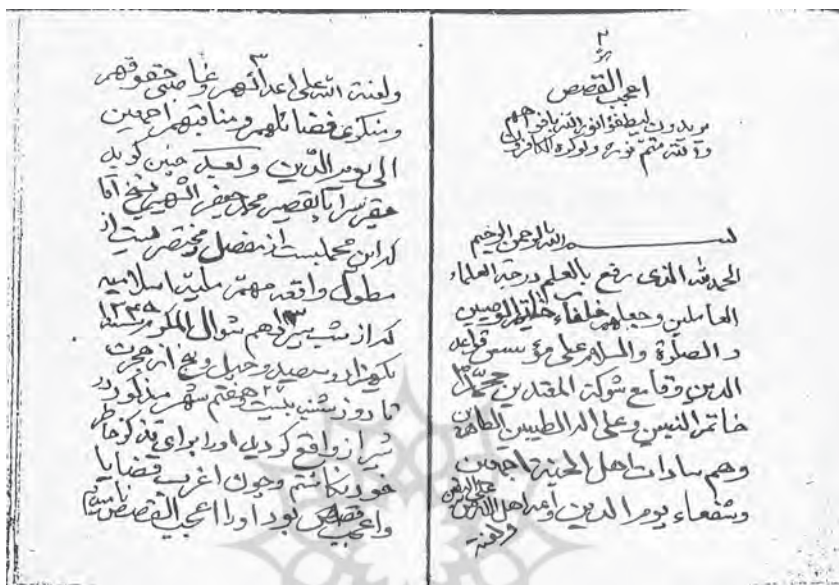
بسم الله الرحمن الرحیم

یریدون لیطفؤا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون<sup>۳</sup>

الحمد لله الذی رفع بالعلم درجة العلماء العاملين و جعلهم خلفاء خاتم الوصیین والصلوة والسلام علی مؤسس قواعد الدین و قامع شوكة المعتدین محمد(ص) خاتم النبیین و علی آله الطیبین الطاهرین و هم سادات اهل الجنة اجمعین و شفعاء یوم الدین و ائمة اهل الارض علی البقیین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم اجمعین الی یوم الدین؛ و بعد چنین گوید حقیر سراپا تقصیر محمد جعفر الشهیر بشیخ آقا که این مجمل است از مفصل و مختصری است از مطول واقعه مهمه ملیة اسلامیة که از شب سیزدهم شوال المکرم ۱۳۴۵ یکهزار و سیصد و چهل و پنج از هجرت تا روز شنبه بیست و هفتم شهر مذکور؛ در شیراز

## مختصرنامه مطالعات تاریخی

واقع گردید [و] او را برای تذکر خاطر خود نگاشتم و چون اغرب قضایا و اعجاب قصص بود او را اعجاب القصص نامیدم.



تصویری از نسخه خطی اعجاب القصص

اکنون شروع به مقصد می‌نمائیم و بالله التوفیق و علیه التکلان. میرزا علی نقی ابن عم حاجی سیدعباس دلال اصفهانی الاصل شیرازی المسکن از زیارت عتبات عالیات معاودت به شیراز نموده در منزل حاجی سیدعباس برای پذیرایی می‌نشیند. حجت الاسلام آقامیرزا نورالدین دامت برکاته نجل مرحوم آقامیرزا ابوطالب شیرازی طاب‌ثراه شب شنبه دعوت داشتند. بعد از انقضای مجلس که ساعت شش متجاوز بوده از آنجا بیرون می‌آیند چهار نفر همراه ایشان بودند. اسامی آنها از این قرار است: حاجی بشیر و حاجی عباس و کربلایی ابوطالب بزاز و حاجی محمدباقر؛ و کربلایی ابوطالب را درب قیصریه روانه می‌فرمایند و خود با آن سه نفر می‌آیند در بازار مسگران، آنجا فروغ‌الملک مأمور نظمیه می‌رسد؛ می‌گوید آقا بفرمائید. آقا می‌فرماید کجا [؟] می‌گوید نظمیه. می‌فرماید نظمیه کار به من ندارد و من به نظمیه کار ندارم. دیگری می‌رسد عینک زده (پُوز) خود را بسته می‌گوید آقا را پیاده کنید. آقا را پیاده می‌کنند. آقا می‌نشیند. می‌فرماید من این طور به اختیار نمی‌آیم سر مرا بئیرید. پس عمامه افتاده و کفش از پا بیرون آمده پس همراهان آقا عمامه را می‌آورند سر بگذارد. می‌فرماید

عمامه که شرف او رفت نمی‌خواهم. بالاجمال ایشان را بدوش کشیده، پس حاجی محمدباقر را به واسطه معاونت آقا و حاجی عباس را مغلوب و همچنین حاجی بشیر را مضروب [می‌کنند] فوراً حاجی عباس خبر می‌دهد کربلائی ابوطالب را خبر می‌کند می‌آیند به معاونت قریب به سید عبدالله<sup>۵</sup> به آقا می‌رسند. با همان حالت ضعف تعاقب نموده که ایشان را باز گرفته یا همراه ایشان باشند. آخر الامر به قهقراء آنها را برگردانیده ولی عمامه و کفش را به آقا حاجی عباس می‌رساند درب نظمی.

در (موتوری) که عصر آن روز بیچاره خارکشی را مقتول نموده سوار با چند نفر مأمور و میرزا فضل‌الله خان کدخدای محله سردزک<sup>۶</sup> روانه به جانب بوشهر می‌نمایند. از آن طرف همراهان آقا همان ساعت درب خانه‌های علماء و معروفین از مسلمین و ارادتمندان به آقا اخطار می‌نمایند که آقا را گرفته و برده‌اند. اجمالاً کسی که از همان وقت استقامت به خرج داده آقای آقا شیخ جعفر محلاتی<sup>۷</sup> و آقا سیدحسین یزدی<sup>۸</sup> [بود] که همان ساعت آقا سیدحسین می‌فرماید اگر می‌گویید من الآن بیرون بیایم خون من از خون آقا رنگین‌تر نمی‌باشد. و آقا شیخ جعفر نیز می‌فرماید هر جا می‌روید خبر می‌دهید؛ هر چه گفتند بیائید به من بگویید. چون صبح شنبه سیزدهم می‌شود مردم دکانین و بازارها را بسته مانند روز عاشورا تعطیل عمومی نموده حتی بازارچه‌های غیر معروف و دکانهای منفرد نیز بسته؛ جماعتی در صحن مقدس امیر احمد ابن موسی<sup>۹</sup> اجماع و اجتماع نموده و چند نفر از علما را از قبیل حاجی سیدعلیرضای مجتهد و آقا شیخ علی ابوالوردی<sup>۱۰</sup> و آقا سیدمحمد مزارعی و حاجی سیدمحمد مسجد بازار ریسمان و حاجی میرزا آقای رئیس و آقا شیخ یحیی داماد شیخ مفید همراه [شدند] (و حال آنکه ایشان انزوا را به درجه اسراف رسانیده [بودند]). چنانچه بر اغلب اهالی شیراز همراه آورده و اهل هر محل به عنوان سینه‌زنی با هیأتی مُبکی و علم‌های ماتم و صداها به فریاد وامحدا بر سر زنان آمده و شورش عظیم نموده می‌آیند منبر را پای قبر امام جمعه زیر ساعت قرار داده و آقا شیخ یحیی بالا می‌رود بلکه مردم را آرام نموده صحبتی بنماید. ولی مهمه و ازدحام مردم نمی‌گذارد کسی صدای ایشان را بشنود. از آن طرف از طرف دولتیان برای جلوگیری از اجماع و اشتعال مسلمین و محافظت، چند نفر آژان آمده ضمناً یاور رحیم‌آقا رئیس قلعه‌بیگی آمده نزد آقایان که آقایان قصد و غرض خود را بفرمائید. حاجی محمدکریم بزاز مشهور به حاشیه‌فروش را انتخاب نموده برای رفتن در نظمی و باغ ایالتی؛ همین که حاجی محمدکریم می‌آید برای رفتن از درب سر حوض بازار آقا می‌رود؛ مردم گمان می‌کنند که او را گرفته می‌خواهند برای حبس ببرند. بچه‌ها دست برای سنگ نموده و چند سنگ برای آژانها می‌اندازند؛ به حدی که نرسیده درب

صحن [امامزاده] سید میر محمد که امان می آورد و حاجی محمد کریم را از ترس اینکه مبادا در بازار همین خیال بنمایند اشاره می کند حاجی برگردد. در صحن شاه چراغ از آن طرف دولتیان امر به گرفتن سنگر گاهان و شیلیک برای بچه ها کرده یازده نفر را زده که چهار نفر مقتول و هفت نفر زخمی شده و مردم فرار می نمایند، مگر معدودی که در صحن شاه چراغ بوده اند و مسجد نو و مدرسه خان و سایر سنگر گاهان را می گیرند؛ به طوری سد طرق و شوارع می شود که مردم از ترس جان متفرق می شوند؛ ولی جمعی کثیر و جمعی غفیر از علما و تجار و کسبه و مسلمانان هر گوشه و کنار و کسانی که همیشه منزوی بوده اند می روند برای خانه آقا شیخ جعفر محلاتی و خانه آقا شیخ مرتضی محلاتی و معدودی در خانه آقای رضوی. از آن طرف بشنو از علمای شیراز که عدد آنها تقریباً از معروف و غیر معروف قریب چهل نفر یا متجاوز می شوند؛ چون در مواقع عدیده استقامتی و حسی از مردم ندیده بودند و تصور نمی کردند. در این موقع هیجان و اتفافی و اجتماعی اطراف یکدیگر نکردند به جز همان چند نفری که در صحن شاه چراغ آمدند و کسانی که در خانه آقا شیخ جعفر بودند که اسم آنها عنقریب ذکر می شود. اجمالاً بعضی که کسالتی داشتند شدت کرد و بعضی مریض می شوند و بعضی تمارض می نمایند و بعضی به کلی در خانه پنهان و آفتابی نمی شوند و بعضی دیگر می گویند تا ببینیم آقا شیخ جعفر چه می کند ما هم همراه هستیم. اما تعطیل محاکمات و مباحثات و اجتماعات و جماعت نماز پنجگانه عموماً می نمایند و مسلمانان را تشجیع و تمجید بر استقامت می نمایند. اما بعضی در خانه های خود هنگام نماز اذن عام داده برای نماز جماعت ارادتمندان حاضر می شوند و در این موقع آقا شیخ جعفر محلاتی می فرماید مردم بدانید دولتیها علما را منخل مملکت دانسته، من که می روم.

اجمالاً آن روز از علما و آقا ملا احمد مشهور به جورابی و آقا میرزا مجدالدین دستغیب و حاجی شیخ محمود واعظ و بعضی دیگر حضور پیدا می نمایند. پس تا ظهر آن روز را متحیرانه می گذرانند و مردم هر کس سخنی می گوید. پس ظهر که شد حاجی شیخ محمود می گوید خوب است مردم بروید چهار به غروب بیایید. پس باز چهار به غروب مردم حضور پیدا می کنند و جمعیت بیشتر از صبح شده و آقا سید حسین یزدی و حاجی ملا احمد نیز بر علماء صبح افزوده می شوند و استقامت خود را به خرج داده؛ پس آقا شیخ جعفر می آیند این طرف خلوت. پس صندلی می گذارند؛ آقا شیخ جعفر منبر می رود و اصول دین با کمال وضوح برای مردم می فرماید و ادله بسیار اقامه می فرماید بر حقیقت دین اسلام و می فرماید اگر ما غالب شویم بر حقیق و اگر مغلوب شویم بر حقیق و مدح بسیار از مظلومیت می فرماید و مردم را به استقامت امر می فرماید و چون قضیه صبح در صحن شاه چراغ گوشزد آقا شده بود

می‌فرماید جلوی بچه‌های خود را بگیرید که اسباب فساد درست نشود و داد فصاحت داد و امر به استقامت فرمود تا به این اندازه که فرمود دکانهای خود را باز نکنید تا وقتی که شما را مجبوراً از خانه بیرون بیندازند و حکایت امتحان سیدالشهدا در شب عاشورا با اصحاب خود را برای مردم می‌خواند. در این اثنا سیدکفاش عرض می‌کند آقا آنها اهل کوفه بودند، ما اهل شیراز هستیم؛ اگر باور ندارید برای اینکه بدانید ما استقامت داریم امشب اینجا می‌مانیم؛ و آقا دعا کردند و بعد فرمودند آشیخ‌قاسم بیاید و دعای فرج بخواند. پس مغرب داخل شده نماز جماعت با مردم می‌خواند و بعد از نماز ختم امن یجیب را حاجی شیخ‌ابوالحسن مسئله‌گوی حجه فروش بلند می‌خواند و مردم می‌خوانند و آن شب را جماعتی کثیر در خانه آقاشیخ‌جعفر می‌مانند و نیز در خانه آقاشیخ‌مرتضی محلاتی جماعتی می‌روند. پس ضیاء‌الادبا و حاجی آقای اسکروچی<sup>۱۱</sup> واسطه بین ملت و دولت می‌شوند. پس آقاشیخ‌مرتضی نیز تعقیب می‌نماید. از آن طرف ظهر که می‌شود معدودی که در شاه‌چراغ بودند متفرق می‌شوند و نیز همان ساعت حکم به گرفتن چند نفر می‌شود؛ از آن جمله حاجی محمدکریم بزاز و آقاشیخ‌علی ابوالوردی از صحن شاه‌چراغ بیرون می‌آیند برای گرفتن آنها می‌آیند. اما حاجی محمدکریم و آقاشیخ‌علی با یکدیگر خداحافظ گفته می‌روند. از آن طرف آقای آقاشیخ‌علی با برادر خود شیخ‌حمزه از درب صحن شاه‌چراغ که بیرون می‌آیند، چند نفر آژان و غزاق [غزاق] می‌رسند و می‌گویند آقا از این راه تشریف بیاورید و آقاشیخ‌علی ملتفت می‌شود و به برادر خود می‌گوید برو منزل و خبر بده که من امروز نمی‌آیم؛ ولی به سر و چشم اشاره می‌کند که به ایالت اطلاع بده. پس از راه دیگر می‌رود و اما آقا را می‌آورند از راه دیگر پس همینکه ایالت اطلاع پیدا می‌کند. پیش‌خدمت خود را می‌فرستد که آقا را رها کنید تا برود منزل. آقا که می‌آید در میدان مال فروشها به ایشان می‌رسند احترام می‌کنند. آقا را امر به رفتن منزل می‌کنند. آقا می‌گوید ما که تا اینجا آمده‌ایم می‌رویم نزد ایالت مطلب را معلوم بنمایم. پس آقا می‌آید موقع ناهار بود، به اصرار زیاد صرف ناهار می‌نماید و کشف مطلب را می‌نماید. ایالت سه کاغذ از آقامیرزانورالدین ابراز می‌دهد می‌گوید یک ماه متجاوز است صحبت‌ها کرده‌ایم کاغذ نوشته‌ایم او را دعوت کردیم قبول نکرده در منزل بهاء‌السلطنه جلسه فراهم کرده و به آقا گفته‌ایم که دخالت در سیاسیات نکند، آقا قبول نکرده بالاخره تا شبی مستی را می‌بیند، امر می‌نماید به بردن در طویله خانه و او را محدود به حد شرب شراب می‌نماید. باز نصیرالملک را واسطه می‌کند که برو به آقا [نورالدین] بگو دخالت در سیاسیات نکند. نصیرالملک می‌آید آقا او را نیز به کلمات خشونت‌آمیز محزون نموده، پس می‌گوید از جانب دولت مأمور بوده‌ام.

پس آقاشيخ علي تا عصر مي ماند، با احترام او را عود به منزل مي دهند. و اما حاجي محمدكريم؛ پس خودش مي گويد كه بعد از بيرون آمدن از صحن حضرت شاه چراغ به من گفتند بفرمائيد. پس مرا بردند در باغ ايالتي، موقع ناهار بود گفتند برود در قلعه بيگي آنجا [ناخوانا] كردند به باغ كه حاجي محمدكريم را آوردند تكليف چيست؟ جواب كردند او را بفرستيد در باغ ايالتي پس مرا بردند. من در اطاق نايب الاياله پس ساعتی نشستم. پس از صرف ناهار خودشان مرا طلبيده با من صحبت كردند كه چرا دكاكين را بسته ايد[؟] گفتم اقتضای اسلاميت و ارادتمندی به علماء مرا وادار نمود بر اينكه دكان را بسته؛ اجمالاً بعد از اينكه حرفهائي كه براي آقاشيخ علي عنوان كردند براي ايشان هم عنوان مي كنند. بعد گفتند حاجي فردا برو و دكان را باز كن. مي گويد جواب گفتم كه تا او [آقانورالدين] را مراجعت ندهيد باز نمي كنيم. بعد از گفتگوهاي زياد گفتند پس جناب حاجي برو به خانه مشروط به اينكه از خانه بيرون نياييد. پس حاجي محمدكريم مذكور مي آيد به خانه. باز احضار يه مي آورند كه نيم ساعت به غروب بايد حاضر شوي در باغ ايالتي. پس باز مي رود در باغ. باز همان صحبت سابق داشته مي شود. باز مي گویند حاجي بگو بازار را باز كنند. جواب مي دهد مگر من گفتم بازار را ببندند كه بگویم باز كنند. پس مي آيد در خانه و شب يكشنبه جماعت كثيري در خانه آقاشيخ جعفر و آقاشيخ مرتضي توقف مي كنند. اين بود مختصر از قضيه روز شنبه سيزدهم. پس روز دوشنبه چهاردهم و سه شنبه پانزدهم و چهارشنبه شانزدهم را مردم به اين قسم گذرانیده كه هر صبح جماعتي خانه آقاشيخ جعفر و جماعتي خانه آقاشيخ مرتضي و معدودي خانه رضوي پس در خانه آقاشيخ جعفر جناب حاجي شيخ محمود و آقاشيخ محسن منبر مي رود و در خانه آقاشيخ مرتضي سيدقزويني و حاجي سيدمحمدجواد و ميرالطف الله و ديگران از اهل منبر اجمالاً منبر روضه نيز به پا مي شود؛ ولي اين قدر كه استقامت و متانت منبري از جناب حاجي شيخ محمود واعظ ديده شد، از هيچ كدام نشد. اما خانه آقاشيخ جعفر هر روز صبح و عصر بعد از كلمات خود آقاشيخ جعفر مي فرمايد دولتيان وعده کرده اند كه همين يك دو روز اصلاح نمايند، ولي من اطمينان ندارم تا خودم آقای آقاميرزانورالدين را به چشم خودم نينم باور نمي كنم. نيز آقاشيخ مرتضي هم به همين مضامين صحبت مي كند. مردم را به همين ترتيب معطل نموده و در اين چهار روز بازارها به كلي بسته و طرق و شوارع و سنگرگاهان را دولتيان محكم مسدود نموده و در اطراف شهر صدای ناامني بلند شده و بعضی از اموال مردم را به غارت بردند و بعضی مردم از ترس از خانه های خود بيرون نيامدند.

بعضی درصدد جمع آوری آذوقه و توشه خود و بعضی استقامت به خرج داده معتكف





خانه این دو نفر آقا شده، ولی جمعیت خانه آقا شیخ جعفر بیشتر بود و هنگام نماز چنان صدای خود را به اذان بلند می کردند که گویا شهر متزلزل شده و دست از فریاد و واخسینا و روضه خوانی و دعا کردن و توبه نمودن و استقامت خود برنداشتند. چنان استقامت به خرج داده که هیچ وقت آقایان علما هم چنین تصویری نمی کردند که یک مشت کاسب ضعیف و مزدور و طبقه ضعفا این استقامت به خرج دهند؛ و به همین جهت بود که بسیاری از علما اقدام به امری نفرمودند و به مضمون کن فی الفتنة کابن اللبون لاضرع فیحلب ولاظهر

فیرکب<sup>۱۲</sup> عمل نمودند. اجمالاً در این چند روز مردم از دولتیها خائف و دولتیان نیز از استقامت مردم خائف شدند و نگارنده حقیر سرا پا تقصیر بیچاره که قابل خدمتی که در این موقع قبول افتد نبودم؛ بلکه تصور خدمتی لایق نمی کردم؛ فقط تعطیل منابر و حوزه درس و قرائت و مسئله خود نموده و چنان افسرده و پریشان بودم که آرزوی مرگ می نمودم، تا شب چهارشنبه هفدهم دیوان خواجه حافظ را برگرفته و تفرغی برزده از متغزل آمده که می گوید:

نصیحتی کمت بشنو و بهانه مگیر / هر آنچه ناصح مشفق بگویدت پذیر

و شاهد فال را این غزل دیده:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور / کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

این فال را نیکو دانسته و یقین کردم که محترمانه یوسف وار ارجاع خواهند داد.

برگردیم بر سر قصه اجمالاً مردم متحیرانه، بودند تا روز پنجشنبه هجدهم صبح هنگام

آقای آقاشیخ جعفر محلاتی فرستاده و بعضی از متوسطین علما را اعلام نموده که کار تصفیه شد و نائره فتنه خاموش گردید؛ بیائید در مسجد مولاها.<sup>۳</sup> و مردم هنوز در خانه آقاشیخ جعفر بودند دیدند حاجی آقای مشهور به اسکرچی علی الطلوع با میرزاخانای رئیس بلدیة و حاجی میرزا احمد لاری و حاجی غلامحسین ملکالتجار بهبهانی آمدند. از این طرف خلوت به طرف اندرونی رفته و مدتی مدید با آقاشیخ جعفر صحبت می کنند. اجمالاً بعضی سوء تفاهمی نموده به واسطه اینکه شب گذشته در منزل آقا صحبت به طور نجوی بوده حتی اینکه آقاسیدحسین یزدی همان شب به واسطه مذاکرات سری از خانه آقاشیخ جعفر به عنوان قهر بیرون رفته بود؛ خلاصه یک مرتبه آقاشیخ جعفر به صدای بلند می فرماید مردم بروید در مسجد مولاها پس مردم می آیند در مسجد مولاها. و علماء یک یک می آیند و اسامی آنها از این قرار است: آقاشیخ جعفر محلاتی؛ آقاشیخ مرتضی محلاتی؛ آقامیرزا ابوالفضل محلاتی؛ آقامیرزا سیدمحمد رضوی؛ آقاشیخ جمال الدین کجوری؛ آقاسیدعبدالله پسر مرحوم آقاسیدمحمد طاهر طهرانی؛ و حاجی سیدمحمد امام جماعت مسجد بازار ریسمان؛ و از طرف دولت رئیس تلگرافخانه و از اصناف حاجی ملکالتجار و حاجی محمدکریم بزاز و بعضی از اساتید صنف و رؤسای بازاریان اجمالاً در سمت شرقی مسجد می نشینند و حاجی آقای مشهور به اسکرچی می آید بالای سکوی آن سمت می ایستد رو به مردم. مردم را به صلوات آرام نموده و امر به سکوت می نماید [و] می گوید قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی نهج البلاغه (رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره)<sup>۴</sup> به محض اینکه این حدیث را بیان می کند، هر کس هر چه باید بفهمد می فهمد. پس ترجمه می نماید و می گوید (یعنی) رحمت خدا بر کسیکه بشناسد قدر خود را و تعدی از حد خود ننماید و چنین می گوید که اگر معنی کرده اند که مراد رحمت اخروی است این طور نیست، بلکه کسی که پا از گلیم خود دراز نکند به سعادت دنیوی هم نائل می شود. اجمالاً دولت مستخدم ملت است و وظیفه خود ملت مانند کسی که متکفل حال طفلی می شود و وظیفه خود را و یک وقت هم باید همان خادم طفل را تأدیب نماید مانند لله (باز هم مطلب معلوم است). در خاتمه می گوید آقای آقامیرزا ابوالفضل و در وقت گفتن پاکتی هم دارد که به حاضرین ارائه می دهد [و] می گوید اطمینان می دهند به شما ملت که شما دکاکین را باز کنید، آقامیرزانورالدین را هفت روزه محترمانه ارجاع می دهند؛ که اینجا صدای مردم بلند می شود به لفظ (نشند نشند نشد خیر خیر خیر) ما گول نمی خوریم؛ از این گولها بسیار بماند زده اند؛ ما اطمینان نداریم؛ دکاکین را باز نمی کنیم. صداها را به غوغا بلند می کنند باز مردم را ساکت می کند به طلبیدن صلوات و به مکرر گفتن جواب جواب. پس مردم دوباره توجه می کنند ببینند چه می گوید. می گوید

مردم شما یا مطیع این آقایان هستید و اشاره می‌کند به آقایانی که نشسته بودند یا مطیع اینها نیستید. اگر مطیع اینها نیستید خود می‌دانید، اما اگر مطیع اینها هستید اینها همچو (چنین) می‌گویند. فوراً از سکو پائین می‌آید و مردم صدا را به هممه بلند می‌کنند و علما متغیرانه از مسجد بیرون می‌روند. اول کسی که تغیر کرده برمی‌خیزد آقای میرزا ابوالفضل است که متغیرانه به زودی برخاسته [برخاسته] بیرون می‌رود. پس مردم متفرق می‌شوند و کسانی که در خانه آقای شیخ جعفر متحصن بودند برمی‌گردند به خانه آقا؛ و بعضی به خانه‌های خود می‌روند و از علما هم به کلی مأیوس می‌شوند؛ و اما بعضی دیگر باز استقامت به خرج داده برمی‌گردند به خانه آقا. پس آقا امر می‌کند به بستن درب خانه روی آنها. آنها هم مصر می‌شوند از دیوار خانه بالا رفته، بلکه درب طویله خانه را می‌شکنند. فریاد می‌کنند بالاخره آقا معاهده می‌کند اگر صدایی نمی‌کنید و به آرامی قرار می‌گیرید داخل شوید. پس درب خانه را باز کرده متحصنین داخل می‌شوند. همان ساعت از طرف دولتیان غزاق [قزاق] و آژان درب خانه آقا آمده سه پایه زده و به کلی مانع از داخلین شده و همچنین درب خانه آقای شیخ مرتضی سه پایه زده و به کلی مانع از داخلین می‌شوند. هر کس در آنجا بوده متحصن و محصور شدند و در آن روز مردم عموماً از علما برگشته و فوق‌العاده علما منفور می‌شوند؛ خصوصاً کسانی که در مسجد مولاها بودند. به طوری در اطراف این مطلب صحبت می‌کردند و علناً ناسزای صریح می‌گفتند که بعضی دیگر مانع بعضی دیگر شده و از ظهر پنجشنبه تا عصر جمعه مردم نمی‌دانستند کجا بروند و مطلب خود را از که بخواهند. مساجد به کلی مسدود و خانه آقایان محصور و مردم همه مهموم و مغموم؛ ولی دست از استقامت خود برنداشته و در این موقع جماعتی بودند مانند گوسفندان بی‌شبان؛ نه کسی که حمایت قولی و فعلی و پولی و مرکزی و یاری بنماید. بدون رئیس، خیران، سرگردان؛ و در شب جمعه ۱۹ در خانه آقای املا احمد جلسه برای دعا و ختومات مجربه و ختم سوره انعام فراهم بود. اما صبح جمعه و عصر جمعه جماعتی در بیرون شهر در دروازه درب مسلم که فعلاً مشهور به دروازه شاه‌الداعی الی‌الله [است] حدود قبرستان دارالسلام در اطراف پیری که موسوم به مهرعلی کوچک است جمع شده و این گوشه را قبله دعا نیز گویند و اینجا دکه قدیمی بعضی از مردم است که روزهای جمعه جمع می‌شدند و دعا و زیارات و ختومات می‌خواندند؛ خورده خورده به مرور دهور، مؤمنین ایوانی در سمت غربی و ایوانی رو به قبله اطراف او ترتیب داده و نیز حوضی و چاه آبی و بوریایی برای فرش برای او تهیه نموده‌اند.

اجمالاً اجتماع مردم منحصر شد به رفتن آنجا و دعا و گریه و زاری نمودن و مخصوصاً در این موقع توسل پیدا کرده و ختومات مجربه و ختم امن یجیب و دعا [ها] قران [ی] و ادعیه

دیگر برای ارجاع آقا [نورالدین] می خوانند؛ و نیز مابقی از ملت بیچاره و کسبه ضعیف را خبر نموده و به طور نجوی به یکدیگر قرار داده که روز شنبه را نیز اینجا بسر بریم.

الحاصل چون صبح شنبه گردید، جمعی کثیر و جمی غفیر، دسته دسته، فوج فوج، ده ده، پنج پنج، نان و توشه یک روز را برداشته از طلوع صبح تا به آن طرف از شهر بیرون رفته که تقریباً چهار هزار نفر متجاوز جمع گشته و از حسن اتفاق، آن روز به حکم الهی آفتاب در زیر ابر پنهان که به کلی آفتاب به کسی اذیت ننماید. پس مشغول دعا و توسل و سینه زنی و خواندن دعای جوشن و دعای توسل به حضرات ائمه معصومین و دعا و قرآن و دعا [ی] فرج و ادعیه دیگر شده؛ و کربلایی عبدالرحیم روضه خوان یک گوشه دعا می خواند و شخصی میرزا احسن نام که سابقاً مستخدم دولت بوده و الحال استعفا داده و در این اوقات دعا و زیارات و نوحه خوانی در امام زادگان مخصوصاً حضرت شاه چراغ و مجامع دیگر می خواند، آمده او نیز مقابل قبله پشت بر مردم ایستاده دعای توسل به حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می خواند که یک مرتبه از طرف دولتیان چند نفر پیاده از غزاق [قزاق] و آزان برای مهر علی کوچک می آید و محاصره می کنند مردم را؛ و اشاره می شود به گرفتن آن میرزا احسن نام به این دسیسه که می خواهی فساد نمایی. او را می گیرند. مردم اجماع می کنند برای پس گرفتن او؛ به طوری شورش می نمایند که اشخاص بسن صد ساله چنین قضیه را در شیراز یاد ندارند. یک مرتبه چند نفر سوار دیگر می رسد که تمام مردم متفرق شده و جمعی روی قبرستان دارالسلام جمع می شوند و یک مرتبه صدا را به اذان برای رفع بلا بلند می کنند و به مضمون و اذا رکبوا فی الفلک دعوا لله مخلصین له الدین<sup>۱۵</sup> خود را غرق دریای بلا دیده ولی از آن شورش عظیم دولتیان به قهقراء رفته کاملت به جای خود خشک شده؛ اجمالاً چنان دولتیان خائف شده که هیچ وقت چنین پیش آمد را تصور نمی کردند. پس احمد میرزای پسر شاهزاده جمالی می آید در میانه مردم می گوید مقصد و غرض خود را بگوئید؛ دو نفر بیاید در قلعه بیگی غرض را بگوئید مردم می گویند مگر شما مقصد ما را نمی دانید که احتیاج به بیان داشته باشد؛ مقصد و غرضی به جز ارجاع آقای آقا میرزانورالدین نداریم. پس اطراف او می آیند برای شتم و لعن او مخصوصاً زنها که زیاده از دو هزار زن آنجا جمع شده بود می آیند به او شتم و لعن می کنند که آمده ما را مانع از دعا شده و ما را از کار خود باز کرده و دعاخوان ما را گرفته اید؛ ما که دیگر جایی نداریم ملجأ و پناهی نداریم؛ از صحن حضرت شاه چراغ بیرون کردید؛ از درب خانه علما مانع شدید؛ ساخته ایم به صحرا و قبله دعا که اینجا به حال خود گریه کنیم و ناله کنیم و داد مظلومیت خود را بدهیم باشد که آه مظلوم را اثر باشد و اصلاح امر خود را از خدا و پیر و پیغمبر خود بخواهیم. شما که دین ما را بردید، عالم

ما را بردید برای ما چیزی و پناهی و رئیسی نگذاشتید، ما مجتهد خود را می‌خواهیم. پس احمد میرزا فوق‌العاده از مردم ترسان و خائف شده پس سی نفر سواره رسیده و سرکرده آنها امر می‌کند به رها کردن آن میرزا حسن. پس او را رها می‌کنند. مردم رو به قبرستان دارالسلام آمده و نظامی [ها] مهرعلی کوچک را از دست مردم گرفته و مردم بعضی پنهان شده، بعضی تشجیع نموده که مردم، نروید، نترسید، دعا بخوانید، و بعضی دیگر برگشته برای شهر خبر آورده و مشهدی میرزا احمد نوحه‌خوان روی قبرستان دارالسلام مشغول سینه‌زنی و نوحه‌خوانی شده قریب دو ساعت مشغول گردیده و متوسل به حسین ابن علی شده؛ پس طول نکشیده که نظامی [ها] خائباً خائفاً خاسراً برگشته کم کم بچه‌ها دوباره جلو افتاده و صدا را به صلوات و یا حسین بلند کرده، دوباره مهرعلی کوچک را گرفته که طولی نکشیده ظهر شد که بعضی از ارادتمندان به آقای آقاسید عبدالله پسر مرحوم آقاسید محمد طاهر می‌روند خدمت ایشان که بیا و برای ما نماز جماعت بخوان. پس آقاسید عبدالله با عده [ای] برای نماز می‌آید. مردم فوق‌العاده تجلیل می‌کنند و فرحناک و مسرور می‌شوند از آمدن آقاسید عبدالله؛ و استقبال می‌نمایند و مبادرت می‌جویند به دست‌بوسی آقاسید عبدالله و با سلام و صلوات و تجلیل وارد مهرعلی کوچک می‌شود و اذان برای نماز می‌گویند. پس آقا می‌ایستد برای نماز ظهر و عصر. بعد از نماز می‌فرماید مردم من می‌روم به خانه و برای نماز مغرب و عشا می‌آیم. پس از نماز یک نفر روضه‌خوان می‌نشیند حدیث کساء می‌خواند و بعد از آن روضه می‌خواند و باز مردم نوحه‌خوانی و سینه‌زنی مفصلی نموده به طوری که دقیقه [ای] تنفس نکرده اجمالاً یک مرتبه مردم می‌بینند آقاسید محمد و آقاسید حسین یزدی برادرزادگان مرحوم آقاسید میرزا آمدند. باز مردم فرحناک شده و انتظار خبر تازه و بشارت می‌کشیدند که این دو نفر آقا با معدودی آمده و مانند اشخاص مصیبت‌زده آمده به واسطه خستگی از راه تکیه کرده سر بر زانوی حسرت گذاشته بعد از تنفسی مردم را تسلی داده و وعده به مردم داده که می‌خواهیم سه تلگراف بنمائیم؛ یکی برای طهران، و یکی برای نجف اشرف برای آقاسید ابوالحسن اصفهانی، و یکی برای قم برای آقای حاجی شیخ عبدالکریم یزدی. پس کربلایی عزیز نوحه‌خوان می‌آید و قضیه را به نظم درآورده مشغول سینه‌زنی و عزاداری شده و مردم دسته دسته فوج فوج از هر طرف می‌آیند و شاید آن روز عصر قریب هفت‌هزار یا متجاوز جمع شده بودند. پس ساعتی را کربلایی عزیز به نوحه‌خوانی و سینه‌زنی بسر برده، در این اثنا که یک عده نظامی از دروازه شهر برای محافظت مردم می‌آیند؛ ولی باطناً خواستند مردم را بشناسند برای گرفتن؛ و یک میدان دور از مردم روی کوره آجرپزی و برجهای اطراف نشست؛ از آن طرف آقاسید عبدالله با عده دیگر برای نماز مغرب و عشا برمی‌گردد و منبر می‌آورند. جناب حاجی سیداسدالله

پهرانی ملقب به افتخار الواعظین منبر می‌رود. مردم را موعظه می‌کند و از هر طرف سخنی می‌گوید؛ ولی نه از قول ملت و نه از قول دولت. اما مقصد هر دو را با مطالب منبری ربط داده و اصلاح امر را از خداوند خود خواسته و روضه می‌خواند پائین می‌آید. بعد از فراغ ایشان سیدی میرزا بزرگ نام که بعضی او را عاقل و بعضی او را مجنون دانند و مدتها در هند و حیدرآباد دکن بوده می‌آید بالای منبر می‌آید؛ مردم را آرام می‌کند و می‌گوید می‌خواهم یک مطلب حقی بگویم. آقاسید عبدالله از پای منبر می‌گوید از قول ملت چیزی مگو. دیگری می‌گوید از قول دولت چیزی مگو که کسی نمی‌شنود. یک مرتبه او هم سه مرتبه دست بر دهان خود می‌زند پائین می‌آید. بعد از نطق‌های زمینی، [متفرقه نه روی منبر] مغرب داخل شده آقاسید عبدالله برای نماز مغرب برمی‌خیزد و نماز مغرب و عشا را با جماعت می‌خواند. مردم به خانه‌های خود مراجعت می‌کنند. از آن طرف آقاشیخ جعفر در خانه خود بوده که فروغ‌الملک و شاهزاده دیگر از طرف دولتیان برای اصلاح امر آمده و قضیه بیرون شهر نیز گوشزد آقاشیخ جعفر شده بود پس آقاشیخ جعفر می‌گوید مگر شما چند آژان دارید؟] می‌گویند صد و پنجاه نفر. می‌گوید چند غزاق [قزاق] دارید؟] می‌گویند سیصد نفر. پس ایشان تغیر کرده و می‌فرماید (یعنی چه، چه خبر است)؛ سید را گرفتید ساکت ماندیم؛ مردم را در صحن شاه چراغ کشتید چیزی نگفتیم؛ خانه مرا محصور کردید چیزی نگفتیم؛ مردم را آنجا از دعا باز کردید چیزی نگفتیم؛ چرا مانع از دخول مردم می‌شوید؟] اگر از خانه بیرون آییم و حکم دفاع بدهم هر آینه خواهید دید که یک نفر شما دست ده نفر می‌افتد. بعد از این کلمات دیگر غزاق [قزاق] و آژان مردم را مانع از دخول خانه آقا نمی‌شوند. مخصوصاً نگارنده هنگام مغرب بود [که] به خانه آقا شیخ جعفر رفتم. دیدم آقا با معدودی از معتکفین و متحصنین نماز مغرب می‌خواند. ولی باز ساعت دو از شب گذشته مانع می‌شوند پس مردم خسته و مانده شده بعضی آنجا می‌مانند و بعضی در خانه خود اما چند ساعت از شب گذشته جماعتی از مردم را می‌گیرند به این عنوان که محرکین فساد شما هستید. پس حاجی غلامحسین ملقب به ملک‌التجار برای توسط می‌رود. دولتیه‌ها می‌گویند اگر معاهده می‌کنی که صبح بازارها را باز کنی ما رها می‌کنیم. حاجی ملک می‌گوید مردم ارجاع آقامیرزانورالدین را می‌خواهند. می‌گویند او را نوشته می‌دهیم. پس نوشته مهور می‌دهند. بعضی را رها کرده؛ اما چون صبح یکشنبه بیست و یکم گردید مردم را از رفتن به جای روز گذشته منع نمودند و سد طرق و شوارع نیز نمودند و درب خانه آقاسید عبدالله و درب خانه آقامیرزانورالدین نیز غزاق [قزاق] و آژان ایستاده و محکم اطراف را محاصره نموده و چون مردم برای جای روز گذشته می‌روند، نیز برگردانیده، پناه به مسجد علی که قریب به دروازه



شاه داعی است می‌برند و از آن طرف حاجی ملک‌التجار و میرزاخانای رئیس بلدیة و شیخ محمدکریم عطار در بازار وکیل آمده و امر به باز کردن دکاکین کردند که این است نوشته مهور که برای ارجاع آقای آقامیرزانورالدین گرفته‌ایم؛ و بعضی از کسبه که از شدت قرض به جان آمده راضی شده مشغول به باز کردن دکاکین شده بعضی باز کرده و بعضی مشغول باز کردن می‌شوند و بعضی می‌گویند باز نمی‌کنیم تا مطمئن نشویم و بعضی شتم و لعن بسیار می‌کنند به آنها که آمده بودند [و] می‌گفتند باز کنید. اجمالاً از آن طرف مردم را درب مسجد علی بعضی را مانع می‌شوند. شخص

لوفای<sup>۱۶</sup> می‌گوید مردم بروید. سیدعبدالله از راه دیگر برای جای دیروز رفته مردم تهاجم می‌کنند. بعضی از نظامی‌ها که برای سد و منع ایستاده بودند مانع از مردم می‌شوند. به طوری که دو سه نفر را مضروب نموده این خبر به بازار رسیده هر کس که باز کرده فوراً دکاکین را بسته و می‌گویند باز نمی‌کنیم. فوراً خود را به آنجاها رسانیده ببینند چه پیش می‌آید. پس آنها را از مسجد علی نیز مانع شده می‌آیند در مسجد آتشیها که قریب به آنجا است. از آنجا هم مانع شدند که اجتماع نموده پناه به صحن مقدس حضرت سیدعلاءالدین حسین می‌برند و آنجا متحصن می‌شوند و از همه جا مأیوس و بیراه و بی‌پناه شده چنان خوف و رعبی از دولتیان برای مردم پیدا شده که فوق آن تصور نمی‌شد و متوسل به ائمه معصومین شده؛ ولی طوری هم و غم مردم را فراگرفته بود که گویا بلائی سخت برای آنها نازل شده بودند [بود] که بعضی می‌گفتند باید بر سر کوچه‌ها و معابر روضه‌خوانی نمود و نبود مگر به واسطه نداشتن پناه و رئیس و ملجأ؛ ولی باید دانست که همین یأس از جمیع مردم اثر کرد. پس در آن روز به کلی مردم قطع امید از حیات خود نموده و خوف بسیار بلاها داشتند از ناامنی و کشته شدن و غارت شدن. از آن طرف

شب دوشنبه بیست و دوم را دولتیان مأمور به جشن تاجگذاری بوده و چون این مسئله گوشزد مردم شد مردم بیچاره با این گرفتاری و شدت بر استقامت برای باز نکردن بازارها افزوده شده و دولتیان روز یکشنبه دیگر وقعی [و] وقری به قضیه نگذاشته بعد از سد طرق و شوارع و پناگاهان [پناه‌گاهان] مردم، مشغول جشن و چراغانی شده فقط درب اداره قشونی و باغ ایالتی و مغازه‌های دروازه باغشاه مختصری کوفته و بعضی از بی‌عاری‌های همیشه بی‌کار که قید به قضیه و علاقه به تدین نداشتند برای جشن حاضر شده و در باغ و اداره قشونی چند میز و صندلی گذاشته و قدری شیرینی و گل روی میز جلو آنها گذاشته حاضرین قدری صرف نموده و عقب کار خود رفته و انصافاً چراغانی شب دوشنبه به جز افتضاح برای دولتیان دیگر نتیجه نداشت. از طرفی مردم در خانه‌های خود مشغول دعا و گریه و مناجات و ختومات مجرب [شدند]. مخصوصاً دعای آقا ملا احمد مشهور به جورابی [که] در منزل خود ترتیب مجلس داده مرکب از چهل و یک نفر ختم سوره انعام و ختم آیه امن یجیب برای رفع شرور و فتنه و ارجاع آقای آقامیرزانورالدین خواندند و این شب، شب دوم از جلسه دعا در خانه ایشان بود. اما از طرفی محمدحسن خان پسر مرحوم حاجی غلامعلی بهبهانی برای اصلاح این امر جلسه در خانه خود ترتیب داده اگر چه این جلسه شبها، جلسه اول و دوم و سوم نبود بلکه از همان روز اول که روز شنبه سیزدهم باشد شبها را به جلسات و مجالس مخفی بسر می‌بردند ولی در این یک دو شب رؤسا [ی] بازار و اساتید صنف را نیز داخل نموده که ده روز نشده بازارها را باز کنند مبادا نظر به آن حقوق بین‌المللی که تاده روز تمام اگر ملتی از دولت شاکی باشد ملل دیگر حق دارند مؤاخذه بنمایند و همچنین سانسور شدن تلگرافخانه تاده روز بیشتر حق ندارند بعد از آن است ممکن است تلگرافخانه و مخابره بنمایند.

اجمالاً صبح دوشنبه بیست و دوم که شد رؤسا و صنف و اساتید بازاریان آمده مردم را امر به باز کردن بازارها و دکاکین نموده و این مطلب را به آقاشیخ جعفر نسبت داده که آقاشیخ جعفر گفته‌اند باز کنید. پس بعضی باز کرده بعضی باز نکرده اعتنایی نکرده و بعضی مشغول باز کردن شده و بعضی از ارادتمندان به آقای آقامیرزانورالدین می‌آیند و می‌گویند مردم به چه اطمینان باز می‌کنید. می‌گویند آقاشیخ جعفر گفته یک مرتبه مردم تهاجم می‌کنند در خانه آقاشیخ جعفر ببینند آقاشیخ جعفر فرمود یا نه. آقاشیخ جعفر به صدای بلند می‌فرماید و به این ترتیب می‌گوید (کی بابا من گفتم به کی گفتم کی گفته است) بروید رؤسای صنف و اساتید بازار را بیاورید. پس آنها را حاضر می‌کنند. آن یکی می‌گوید دیگری گفته دیگری می‌گوید من از دیگری شنیدم. اجمالاً حواله به یکدیگر می‌کنند. صندلی نصب می‌نمایند؛ آقاشیخ جعفر منبر می‌رود و مردم را موعظه می‌نماید. ساعتی گذشته می‌گوید معاهده بین دولتیان و حاجی ملک و آقامیرزا ابوالفضل شده ولی من اطمینان



ندارم شما بازارها را باز نکنید تا من سند پا به مهر بگیرم و مطمئن بشوم که آقامیرزانورالدین را ارجاع می‌دهند، آنوقت بازارها را باز کنید. پس مردم بعضی می‌مانند و بعضی برمی‌گردند. پس عصر روز دوشنبه می‌شود. باز میرزاخانای رئیس بلدیة و حاجی ملک‌التجار و چند نفر دیگر از طرف دولت و ملت می‌آیند در خانه آقاشیخ جعفر. پس در طرف اندرونی می‌روند بعد از صحبت زیاد و طول مدت پس آقاشیخ جعفر می‌آید این طرف دیوانخانه و می‌گوید مردم بروید دکاکین و بازارها را باز کنید که با من معاهده کردند [که] آقا میرزانورالدین را پنج روزه محترمانه ارجاع دهند. پس مردم عصر دوشنبه بازارها را باز می‌کنند. ولی به کلی مفتوح و آسوده خاطر نشده بودند؛ و در شب سه‌شنبه بیست و سیم و صبح سه‌شنبه بیست و سیم چند نفر از معروف و غیر معروف را به اسم اینکه مجربان فساد هستند، می‌گیرند؛ مخصوصاً صبح سه‌شنبه حاجی محمدباقر که از بستگان آقامیرزانورالدین است و کربلایی محمد اسمعیل نوحه‌خوان و کربلایی عزیز نوحه‌خوان را گرفته آقای میرزاسیدمحمد رضوی ضمانت می‌کند، آنها را رها می‌کنند؛ و یکی دو روز در خانه آقای رضوی می‌مانند. پس روز سه‌شنبه بیست و سیم سنگرگاهان را خالی نموده و عصر سه‌شنبه تلگرافی برای آقایان می‌آید مشعر بر ارجاع آقای آقامیرزانورالدین؛ ولی بعضی باور کرده مسرور شدند و بعضی هنوز باور نکرده [اند]

این است صورت تلگرافات که به توسط دستغیب یعنی میرزامحمدحسن پسرزاده آقامیرزاهدیت‌الله دستغیب و توسط ایالت می‌آید.

صورت تلگراف توسط مزارعی از طهران د ۳۰۱ ۱۳۰۶ شیراز آیت‌الله آقای آقا شیخ مرتضی کپیه آیت‌الله آقای رضوی و سایر حجج اسلام و جرائد و عموم اصناف امر انتها به عودت آقای سیدنورالدین به وسیله حضرت بهبهانی صادر رفع نگرانی می‌شود

محمدحسن دستغیب

سواد دستخط شاه به رئیس الوزراء

جناب اشرف رئیس الوزراء

جناب آقا سیدمحمد مجتهد بهبهانی و بعضی آقایان علما و نظر به میمنت جشن تاجگذاری در مقام استدعا و استخلاص آقا سیدنورالدین که تبعید شده است بر آمده‌اند مقتضی است در این موقع به شفاعت آقایان علماء در مورد مشارالیه ترتیب اثر داده قدغن نمائید وسائل استخلاص و معاودت او را فراهم آورند (شاه)

رئیس الوزراء یا وزیر داخله

امر مطاع ملوکانه را با دستورات مقتضیه به موقع اجرا گذارید.

وزیر داخله فاطمی

و شب چهارشنبه مردم که در خانه آقا شیخ جعفر متحصن بودند به خانه خود می آیند و مردم در سرور و رفاهیت به سر می برند و صبح چهارشنبه دیگر نایره فتنه خاموش و بازارها باز گردید؛ ولی باز از طرف ایالت اعلانی راجع به تخویف بعضی و عفو از بعضی منتشر می شود و موادی چند از قانون در آن می نویسد و نیز پنجشنبه اعلان می نماید در جلوگیری از بعض منهیات شرعی و نیز در روز پنجشنبه تلگرافی برای شهر آمده که آقا میرزانورالدین روز جمعه دو ساعت به غروب مانده وارد شیراز می شود. پس مردم فوق العاده مسرور و امیدوار شده ولی بعضی باور نکرده و می گفتند معلوم نیست آقا را روز وارد بنمایند. اجمالاً مردم در تدارک استقبال برآمده بعضی تا کازرون و بعضی دو فرسخی شهر بالای چنار راه دار جمع شده و جماعتی نیز از اهل قصبه موسوم به مسجد بردی<sup>۱۷</sup> و بعضی در باغ موسوم به باغ جنت یک فرسخی شهر.

اجمالاً شب جمعه بیست و ششم دو نفر سه نفر سه نفر چهار نفر چهار نفر برای استقبال می روند و جمع بسیاری عازم که صبح جمعه استقبال نمایند و بعضی صبح جمعه می رفتند که خبر منتشر کردند که آقای آقامیرزانورالدین قریب طلوع آفتاب وارد شهر گردید. پس بعضی همراهی کرده با جمعیت فوق العاده نیم ساعت از آفتاب گذشته وارد منزل می شوند. چنان فرح و سرور برای مردم رو[ی] داده که گویا مردگان آنها زنده شده بودند و هیچ عیدی این اندازه مردم مسرور نبودند. اجمالاً پس اهالی شهر از عالی و دانی و وضع و شریف و دوست و دشمن هر که شنیده بود برای ملاقات آقا آمده بود و نگارنده نیز برای ملاقات رفتم درب مسجد آقا احمد در میدان شاه که رسیدم دیدم جناب آقاسیدمحمد یزدی و جناب آقا ملا احمد مشهور به جورابی و جناب حاجی ملا احمد کازرونی با دو سه نفر دیگر می آیند. پس سلام نمودم آقایان مرا جواب داده و به لفظ (اسعد الله ایامکم) تهنیت گفته پرسیدم ملاقات کردید؟ گفتند از کثرت جمعیت راه نبود که کسی برسد خدمت آقا. پس از ایشان گذشتم. هر کس می رسید سلام و تعارف به یکدیگر می کرد به لفظ (چشم شما روشن) تهنیت می گفتند و با یکدیگر می گفتند امروز روز فتح اسلامی است؛ چراغی را که ایزد بفرورد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد؛ و نیز می گفتند چشم دشمن کور باد. پس مردم فوق العاده مسرور بودند. بالاجمال رفتم برای ملاقات آقا. دیدم فوق العاده مردم جمعیت نموده به اندازه که از اول بازار مرغ تا درب خانه آقا دسته دسته مردم می رفتند و برمی گشتند. رفتم درب خانه، دیدم از درب خانه آقا که در بازار واقع است تا صحن خانه و تمام اطاقها حتی روی بامها و پلهها جای ایستادن یک نفر نبود. به اندازه [ای] جمعیت بود که مردم وقتی برای ملاقات می رفتند عده [ای] دیگر که از خانه بیرون می آمدند آنها را به

دُهلی دُهلی برمی‌گردانیدند؛ حتی اینکه چند نفر از علماء که برای ملاقات آمده بودند ممکن نشد برگشتند. اجمالاً کسانی که همان ساعت آمدند از علما از قرار ذیل است: آقاشیخ جعفر محلاتی، آقاشیخ مرتضی، آقارضوی، آقاشیخ محمدرضا، آقاسیدعبدالله و آقاسیدحسین یزدی، آقاسیدمحمد مزارعی؛ و جمعی دیگر از علمای غیرمعروف نیز برای ملاقات آمده ولی مردم به اندازه جمعیت کرده که کاملاً مجال ملاقات نشد. مختصراً آقاشیخ جعفر می‌گوید مردم از همت شما و دعای شما که آقا به این زودی عود کرد و الا حاجی سیدعلی اکبر فال‌اسیری یک سال طول کشید و آقا شیخ مرتضی نیز به مردم چشم‌روشنی می‌دهد و آقای رضوی می‌گوید دولت است چه کار باید کرد (انصافاً خوب حرفی نبود) دیگری می‌گوید آقا آقایان محلاتی اتفاق نکردند و بعضی در صدد افساد و فساد بودند ولی بحمدالله فساد واقع نشد. در خاتمه صبح آقای میرزانورالدین نطق فصیحی می‌فرماید و می‌فرماید به مردم:

ای کاش من فدای شما شده بودم و در وقت گفتن چنان گریه می‌کند که از گریه آقا صدای مردم بگریه بلند می‌شود و می‌فرماید از شنیدن انقلابات به اندازه [ای] محزون شدم که به کلی خود را فراموش کردم و به فکر شما بودم بدانید که من در آمدن مختار بودم و ابداً اجباری نبود و می‌خواستم عتبات بروم ولی جای دیگر اختیار نکردم که مبدا انقلابات بیشتر شود. عجلتاً چون از بوشهر که آمدم بدون تنفس آمدم به شیراز و جایی توقف نکردم، اجازه سه ساعت خواب می‌خواهم و ظهر برای پذیرش از آقایان و جماعت مسلمین حاضر هستم؛ البته خدمات لایق شما به نظر ولی من و ولی عصر رسید، و به لفظ (آجرکم‌الله آجرکم‌الله) مردم را دعا فرموده بعد از خواب نیز برای پذیرایی از مردم نشسته و نگارنده نیز برای ملاقات آقا رفته لدی‌الورود مصافحه فرموده صورت مرا بوسید، باز به لفظ (آجرکم‌الله آجرکم‌الله) دعا فرموده، قدری نشستم؛ ولی فوق‌العاده جمعیت بود و آن میرزا حسن که اسم او در وقعه روز شنبه گذشت صلوات طلبیده و هر کس اظهار فرح و سرور و دعا برای آقا به قدر امکان خود و نیز به قدر امکان بعضی قربان و فدایی آوردند. خلاصه آن روز را چنان مردم مسرور بودند [که] گویا از هر یک نفر یک مسافر وارد شده بود. اجمالاً آقا صورت مردم را بوسیده و می‌فرمود الحمدلله علی‌الملاقات یک نفر آمده دستمالی پر از گل سرخ آورده نثار کرده و نگارنده با یک دو نفر از دوستان بعد از ساعتی خداحافظ گفته برگشتیم. شب شنبه را آقا در خانه نماز مغرب و عشا با جماعت خوانده و صبح روز شنبه بیست و هفتم نیز برای پذیرایی از آقایان علما و جماعت مسلمین در منزل توقف فرموده و ظهر آن روز بعد از حمام برای نماز ظهر و عصر به مسجد معرکه‌خانه کمافی‌السابق قدم رنجه فرموده نماز ظهر و عصر را با جماعت می‌خواند و برای نماز مغرب و عشا در مسجد وکیل

## مصلنامه مطالعات نابینا

نیز کمافی السابق تشریف می‌برد و مردم فوق‌العاده جمعیت می‌کنند. شاید قریب هزار نفر جمعیت شده که از صدای صلوات و سلام شنیده شد که نظمیه متوحش شده امر می‌کند به آژان که محافظت بام نظمیه و اطراف را بنمایند. اجمالاً آن شب سمت غربی مسجد وکیل را جمعیت فرامی‌گیرد؛ از عرض تا حوض و از طول دوازده صف معتدبه برای نماز می‌ایستند و بعد از نماز منبر رفته باز کمافی السابق مردم را به کلمات حقه اسلامی و اصول دین و مخصوصاً در مبحث معاد صحبت می‌کند این بود مجملی از مفصل و مختصری از مطول و الحمد لله علی‌اوله و آخره به تاریخ یوم یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۴۵ یکهزار و سیصد و چهل و پنج.

کتابه‌العبد المذنب العاصی محمدجعفر الشهیر به شیخ آقا و قارئین محترم را اعلام می‌نمایم که حقیر را غرضی نبوده و روی سخن به کسی نبوده و هیچ مقصدی نبوده سوءظن کسی نبرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

زندگینامه‌های پیش رو قضاوت مأموران ساواک در مورد روحانیون درجه اول شیراز در آن دوران می‌باشد.

محل الصاق عکس	۱ - اسم	سید محمد المومنین
	۲ - شهرت	و شرف
	۳ - تاریخ تولد یا سن	۵ - ۷۵ سال
	۴ - محل اقامت دائمی	شیراز
	۵ - شغل	پیشین
	۶ - اسم پدر	سید محمد میرزا
	۷ - مادر	سید محمد
	۸ - تعداد اولاد ذکور و انات با اسامی آنها	دو فرزند: فرزند اول سید محمد المومنین مستتر علامت مشخصه
	۹ - اقوام درجه ۱ سببی و نسبی	تایید و تخریب نامین
	۱۰ - میزان ثروت و ثروت منقول و غیر منقول	در حدود هزار ریال
	۱۱ - میزان معلومات	معمول
	۱۲ - با چه زبان‌هایی آشنایی دارد	عربی
	۱۳ - سوابق خدمتی خود و خانواده اش	همیشه در کارهای مردم
	۱۴ - عقاید و افکار سیاسی	مستقل در عالم روحانیت
	۱۵ - نقاط ضعف زندگانی	کمی در امور
	۱۶ - دوستان مؤثر و روابط آن با اشخاص ذینفوذ	علما و از نقطه نظر مستقیم محترم است
	۱۷ - دشمنان مهم و علل ایجاد دشمنی	تور
	۱۸ - امیال و آرزوهای شخصی و مقصود و منظور او	گنجانیدن بیعت
	۱۹ - اعتیاداتی که دارد	تدین
	۲۰ - طرز گذرانیدن زندگی و غیره	بسیار متوسط گذران می‌کند
	۲۱ - اقوام و منسوبانی که در خارجه دارد	تور
	۲۲ - مباشرت با روحانیون و اشخاص مهم در امور	مباشرت با روحانیون و اشخاص مهم در امور
	۲۳ - یکدم یا یک از احزاب و جمعیت‌ها بستگی دارد یا	چشم‌پوش است
	۲۴ - درجه نفوذ او در فاعیل و در اشخاص	بسیار متوسط است
	۲۵ - مسافرت‌هایی که بخارجه نموده است	تور

جا بگذارید مهر گان شیراز



محل الصاق عکس

علائم مشخصه

- ۱- اسم ..... حاج سید نورالدین
- ۲- شهرت ..... حسینی
- ۳- تاریخ تولد یا سن ..... حدود ۱۳۱۳ قمری
- ۴- محل اقامت دائمی ..... شیراز
- ۵- شغل ..... (مطابق)
- ۶- اسم پدر ..... سید علی بابا
- ۷- مادر ..... سید زینب
- ۸- تعداد اولاد ذکور و انثا با اسامی آنها ..... سید محمد و سید علی
- ۹- آباء و اجداد ..... سید محمد و سید علی
- ۱۰- اقوام درجه ۱ سببی و نسبی ..... سید محمد و سید علی (امام جماعت)
- ۱۱- میزان ثروت و غیر منقول و غیر منقول ..... خانه در شیراز
- ۱۲- میزبانان ..... سید محمد و سید علی
- ۱۳- باجه زبانهای آشنائی دارد ..... عربی - انگلیسی
- ۱۴- سوابق خدمتی خود و خانواده اش ..... (مطابق)
- ۱۵- عقاید و افکار سیاسی ..... اسلام
- ۱۶- نقاط ضعف زندگانی ..... جاه طلبی است
- ۱۷- دوستان مؤثر و روابط آن با اشخاص ذینفوذ یا عروه ..... (مطابق)
- ۱۸- دشمنان مهم و علل ایجاد دشمنی ..... (مطابق)
- ۱۹- امیال و آرزوهای شخصی و مقصود و منظور او ..... (مطابق)
- ۲۰- اعتیاد داینکه دارد ..... (مطابق)
- ۲۱- طرز گذرانیدن زندگی و غیره ..... (مطابق)
- ۲۲- اقوام و منسوباتی که در خارجه دارد ..... (مطابق)
- ۲۳- مآثرات باطنی و روحانی و باطنی و روحانی ..... (مطابق)
- ۲۴- یکدام یا از احزاب و جمعیتها بستگی دارد ..... (مطابق)
- ۲۵- درجه نفوذ او در فامیل و در اشخاص ..... (مطابق)
- ۲۶- مسافرتها یا بیگانه خارجه نموده است ..... (مطابق)



علامه مشخصه

- ۱ - اسم *شیراز لایم العوض*
- ۲ - شهرت *شکلاته*
- ۳ - تاریخ تولد یا سن *۷۹ سال*
- ۴ - محل اقامت دائمی *شیراز*
- ۵ - شغل *ادبیت*
- ۶ - اسم پدر *سرمهوم شیراز لایم العوض*
- ۷ - مادر
- ۸ - تعداد اولاد ذکور و اناث با اسامی آنها *هر سه پسر و شش دختر*

- ۹ - اقوام درجه ۱ سیبی و نسبی *آقای شیخ بهاء الدین شکلاته و امین رضوی با دو پسر شیرین*
- ۱۰ - میزان ثروت و ثروت منقول و غیر منقول *مجموعاً در حدود صد ملیت هزار تومان شدت دارد*
- ۱۱ - میزان معلومات *در حد متوسط*
- ۱۲ - با چه زبانهایی آشنائی دارد *عربی بطور کامل - نخستین زبان*
- ۱۳ - سوابق خدمتی خود و خانواده اش *در حدود ۵۰ و ۶۰ سالگی به شغل سرور ایمن مله بوده و اغلب دشمنان و دشمنان استقامت و نقطه راه در مقامان است و حفظ به دست می آید*
- ۱۴ - عقاید و افکار سیاسی *تبعیه مشرک العکرم و طرفدار حکومت دین و کرامت است*
- ۱۵ - نقاط ضعف زندگی *زراعتهاست که هیچ جامعۀ علمی شیرازی و کوششگر در زمین حال بشکوه و کج و فرسوده است*
- ۱۶ - دوستان مؤثر و روابط آن با اشخاص ذینفوذ یا اعدای متنفذ *بسیار و نیز قریب سرور احترام است*
- ۱۷ - دشمنان مهم و علل ایجاد دشمنی *دشمنی ندارد*
- ۱۸ - امیال و آرزوهای شخصی و مقصود و منظور از *و کمال است*
- ۱۹ - اعتیاد دایمیکه دارد *ندارد*
- ۲۰ - طرز گذرانیدن زندگی و غیره *حلیه ساده و آسوده مند و مستحیبه و نیز تریار عشق به باغیاتی دارد*
- ۲۱ - اقوام و منسوباتی که در خارجه دارد *ندارد*
- ۲۲ - معاشرت *با هر کس معاشرت است و به خوش شرب و نیمه بیاد*
- ۲۳ - یکدم یک از احزاب و جمعیتها بستگی دارد *بیچ چیز نمی بستگی ندارد*
- ۲۴ - درجه نفوذ او در مقامات و در اشخاص *توفیق الهی در زمان نفوذ است*
- ۲۵ - مسافرتها *یکبار به خارجه نموده است در عراق شیراز و تاسیس راه آسانی در آنجا بوده و یک سفر دیگر نیز*  
*نظیر همین کیفیت عبرات گرفته است*





## پانوشتها

- ۱- این زندگینامه برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله سیدنورالدین هاشمی شیرازی می‌باشد. برای آگاهی بیشتر از شرح زندگانی آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی بنگرید به:  
ماهنامه برادران؛  
دانشمندان و سخن‌سرایان فارس؛  
شهر شیراز یا خال رخ هفت کشور؛  
امداد، حسن، شیراز در گذشته و حال، اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۳۹، صص ۴۰۴؛ بهشتی، احمد، سه سال در محضر استاد؛  
سالنامه برادران؛  
مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ۱۳۶۱، جلد چهارم، صص ۴۲۲-۴۲۱؛  
شیرازی، سیدمنیرالدین، خاطرات، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، تهران؛  
حسینیان، روح‌الله، انقلاب اسلامی (زمینه‌ها - چگونگی و چرایی)، جلد دوم، صص ۵۷۰-۵۵۵، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، تهران؛  
جعفریان، رسول، رسایل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، تهران.
- ۲- شعر از آن سلیمان صباحی بیدگلی شاعر قرن دوازدهم است که در وصف حادثه عاشورا سروده است. صحیح مصرع بعد چنین است: یارب بر اهل بیت چه آمد زدیدنش.
- ۳- قرآن کریم.
- ۴- مصادف با شنبه ۲۶ فروردین تا شنبه نهم اردیبهشت ۱۳۰۶.
- ۵- امامزاده سیدعبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن امام حسن(ع).
- ۶- محله سردزک از محله‌های قدیمی شیراز.
- ۷- آیت‌الله حاج‌شیخ‌جعفر محلاتی متولد ۱۲۴۳ خورشیدی و متوفی ۱۳۱۸. از شاگردان میرزای شیرازی و آخوند خراسانی و از علمای مجاهد شیراز.
- ۸- امام جماعت مسجد نو شیراز.
- ۹- حضرت احمد بن موسی‌الکاظم معروف به شاهچراغ.
- ۱۰- آیت‌الله شیخ‌علی ابوالوردی از علمای بزرگ شیراز و نماینده دوره دوم فارس در مجلس شورای ملی.
- ۱۱- حاج شیخ‌علی مجتهد شیرازی (۱۳۴۸-۱۳۰۰ق) معروف به حاجی‌آقای شیرازی از شاگردان آخوند خراسانی. وی در دوره دوم مجلس نماینده مردم شیراز بود. وی در سال ۱۳۰۸ به ضرب گلوله کشته شد. رک: فصلنامه مطالعات تاریخی س اول، شم دوم، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۰۳.
- ۱۲- لاظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب. در فتنه، همچون بچه شتری باش که نه پشت محکمی دارد که بر آن سوار شوند و نه پستان پرشبری دارد که او را بدوشند. نهج‌البلاغه، حکمت ۱.
- ۱۳- مسجد مولا، واقع در محله درب شاهزاده.
- ۱۴- غررالحکم، ج ۲، ص ۳۰۴.
- ۱۵- سوره عنکبوت، آیه ۶۵. هنگامی که سوار بر کشتی می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند.
- ۱۶- لوفاف؛ در تداول عامیانه لباف: جوال‌باف، پلاس‌باف.
- ۱۷- مسجدی در منطقه قصرالدشت شیراز که به سال ۸۷۵ هـ ق ساخته شده است.